

۳- جنبش مکار تیسیم در ایالات متحده آمریکا.  
 ۴- روند رو به افزایش نهضت‌های رهایی‌بخش و جنبش‌های استقلال طلبانه در مستعمرات.  
 ۵- افزایش و روند رو به گسترش تعداد واحدهای مستقل سیاسی در سرزمین‌های جهان سوم.

۶- شکل‌گیری جنبش عدم تعهد و برهم‌زدن سیستم موازنه دلخواه قدرتهای بزرگ.  
 بدین طریق تحولات مربوط به جنگ سرد محیط‌های دانشگاهی و روشنفکری غرب را تحت تاثیر قرار داده و بسیاری از محققین علوم سیاسی بر آن شدند تا با اصطلاح مساعی لازم برای حفظ امنیت و سلامت زندگی آکادمیک بعمل آورند.  
 در حالیکه تئوریسین‌های غربی راه رشد سرمایه‌دارانه را به کشورهای نواخته جهان سوم تجویز می‌کردند، شرق راه رشد غیر سرمایه‌داری را پیش پای آنها قرار می‌داد.

تفسیرهای محافظه‌کارانه در زمینه توسعه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که توسط محققین غربی صورت می‌گرفت به صورت واکنشی در برابر خطر سیاست‌های رادیکال بود. لازم به توضیح است که در دهه ۱۹۵۰ گروهی توسعه اقتصادی را بر اساس نیازهای اقتصادی داخلی و خارجی مورد توجه قرار داده و در حالیکه برخی دیگر این مقوله را در چارچوب جنگ سرد مطرح می‌کردند.

علیرغم آنکه تئوریسین‌های غربی بر انتخاب راه رشد سرمایه‌دارانه توسط کشورهای جهان سوم تاکید می‌ورزیدند، لکن آنها بر این امر واقف بودند که فرآیندی را که دولتهای سرمایه‌داری

# تحول مفهوم توسعه سیاسی

دکتر سید عبدالعلی قوام

تئوریهای توسعه سیاسی و روند نوسازی موثر بودند که می‌توان به پاره‌ای از آنها در زیر اشاره کرد.

۱- استقرار نظام دوقطبی و کشمکش میان دوازدوگاه سوسیالیسم و سرمایه‌داری.

۲- گسترش روزافزون جنبش‌های سوسیالیستی، احزاب کمونیست در جهان سوم و کشورهای سرمایه‌داری اروپا و نیز استقرار دموکراسی‌های توده‌ای در سرزمین‌های اروپای شرقی.

مقوله توسعه سیاسی از اواخر دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ در چارچوب مطالعه سیاست‌های تطبیقی مورد توجه دانشمندان علوم سیاسی قرار گرفت. البته قبل از دوران جنگ بویژه در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ محققین و فلاسفه سیاسی سعی نمودند این مقوله را بر اساس دگرگونیها و تغییرات اجتماعی مورد تجزیه و تحلیل قرار دهند.

دیدگاه دانشمندان در دهه‌های مزبور بسیار بدبینانه بود بگونه‌ای که آنان نهایت هر تمدنی، از جمله تمدن غرب را در زوال و نابودی دانسته و بر این اعتقاد بودند که تحولاتی که در روند صنعتی شدن و نوسازی به وقوع پیوسته باعث بروز یک سلسله بحران‌هایی از جمله از خود بیگانگی و از هم گسیختگی اجتماعی شده است.

از دوران پس از جنگ دوم جهانی نسبت به روند توسعه سیاسی و دگرگونیهای اجتماعی برخوردار خوشبینانه شده و محققین تحت تاثیر موفقیت‌ها و رونق اقتصادی که نصیب غرب بویژه آمریکا شده بود، این مقوله را از بعدی مثبت و امیدوار کننده مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دادند. از آنجائی که فضای حاکم بر روابط بین‌المللی بصورت جنگ سرد میان دوقطب سرمایه‌داری و سوسیالیستی نمایان می‌شد، لذا محققین غربی تحت تاثیر این وضعیت الگوها و تئوریهای را در رابطه با توسعه سیاسی ارائه دادند که عمدتاً رنگ ایدئولوژیک داشته و مبین تحولات و دگرگونیهای بود که در جهان غرب بوقوع پیوسته بود.

عوامل و انگیزه‌های گوناگونی در مطرح

غرب در طی چندین قرن پشت‌سر گذارند، جوامع جهان سوم بهیچوجه این راه را طی نکرده‌اند.

زیرا در غرب ابتدا توسعه اقتصادی در چارچوب سیستم سرمایه‌داری به وقوع پیوست و سپس تدریجاً پس از برطرف ساختن موانع موجود برای ادامه این روند، تدریجاً آثار توسعه سیاسی و اجتماعی نمایان شد.

از نظر بسیاری از دانشمندان اقتصاد سیاسی درحالیکه شرق و غرب ابتدا یک مسیر را در گذار از مرحله فئودالیسم به سرمایه‌داری طی می‌کردند، ناگهان با ورود استعمار به مشرق زمین این روند طبیعی در شرق قطع گردید و لذا از این دوران به بعد سرزمین‌های جهان سوم قادر به توسعه نهادهای لازم برای توسعه اقتصادی و سیاسی و اجتماعی نشدند.

در دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ هنگامیکه بحث از توسعه بعمل می‌آمد، مراد توسعه یا رشد اقتصادی بود یعنی روندی که منجر به افزایش درآمد سرانه و تولید ناخالص ملی شده و باعث بهبود سطح زندگی بهتر برای مردم محروم نبود. زیرا در عمل ثابت شد که عدم کارآئی ساختارها و کارکردهای نظام سیاسی وضعیتی به وجود می‌آورد که مانع از توسعه اقتصادی مطلوب می‌شد.

تا اوایل دهه ۱۹۶۰ بر این امر تأکید می‌شد که بواسطه وجود همبستگی در میان جوامع انسانی (د) سایه توسعه ارتباطات) چنانکه بتوان جهان سوم را از لحاظ روانی به مثابه جوامع پیشرفته صنعتی، مدرن تلقی کرد و کمکهای لازم اقتصادی در اختیار آنها قرار داد، توسعه سیاسی مطلوب بدست خواهد آمد. در این راستا برخی از دانشمندان بر این تصور بودند که در سایه این تحولات، نظام سیاسی از پیچیدگی بیشتر، تنوع ساختاری افزونتر نهادهای جدیدتری برخوردار شده و پاسخگوی نیازهای جامعه می‌شود.

علیرغم این خوش‌بینی‌ها و ساده‌اندیشی‌ها در عمل ملاحظه شد که با فروپاشی نهادهای قدیمی در جوامع جهان سوم اولاً نهادهای جدید موثری به وجود نیامده، ثانیاً حتی اگر نهادهایی ایجاد شد، بعلت عدم ارتباط و تجانس میان کارکرد این نهادها و نیازهای واقعی مردم این مناطق، نتوانست از کارآئی لازم برای پاسخگویی به خواسته‌های مردم برخوردار شود. مجموعه این تحولات نشان داد که نه تنها این دگرگونیها تحقق‌پذیرفت، بلکه پس از خروج استعمار از این مناطق، بواسطه فقدان ساختارهای کارآ، نظام سیاسی و جامعه دچار هرج و مرج شد.

شاید بتوان گفت که علت این اغتشاش آکادمیک همانا وجود تناقضاتی در طرح مقوله توسعه بود. زیرا از یکسو فرایند توسعه سیاسی باعث گسترش مشارکت و اعطای نقش‌های تصمیم‌گیری به سطوح مختلف جامعه شده و از طرف دیگر توزیع مجدد قدرت و نهادسازی از نظر تئورسیسین‌های غربی سلامت جامعه توده و دموکراسی را به خطر می‌انداخت که این امر

## علیرغم آنکه تئورسیسین‌های اولیه توسعه سیاسی، تحت‌تأثیر شرایط جنگ سرد نظریاتی را ارائه کرده‌اند، لکن به مرور مسئله توسعه سیاسی به صورت یک اصل و واقعیت معجزه‌مآلوده محققان و دانشمندان علوم سیاسی اعم از غربی و جهان سوم قرار گرفته است.

باعث تحت‌تأثیر قرار دادن تفسیرهای مربوط به تئوری دموکراسی می‌شد. بدین ترتیب بر خوردهای ایدئولوژیک یعنی مصون ماندن کشورهای جهان سوم در مقابل وسوسه‌های سوسیالیسم، کمونیسم و عدم تعهد مانع از دیدن واقعیات جهان سوم توسط محققین شد.

## توسعه سیاسی بر اساس تغییر و دگرگونی

در مراحل بعد بسیاری از دانشمندان علوم سیاسی سعی کردند تا توسعه سیاسی را بر اساس تغییر و دگرگونی اجتماعی تعبیر و تفسیر کنند. البته تغییرات مورد نظر محققین مزبور بنیادی نبوده بر این نظر بودند که می‌توان بر روی نهادهای کهنه و قدیمی در چارچوب دگرگونیهای رفورمیستی نهادهای نو و مدرن بنا کرد. در این راستا عمده‌ترین موضوعی که مورد توجه قرار می‌گرفت، سنت‌گرایی در مقابل نوگرایی بود. زیرا بسیاری از تئورسیسین‌های توسعه سیاسی بر این اعتقاد بودند که وجود عناصر و نهادهای سنتی مانع از رشد و توسعه سیاسی می‌شد. لذا بحث پیرامون تقابل «سنت» و «مدرن» در گرفت. لازم به توضیح است که تئورسیسین‌های شرق (سوسیالیست‌ها) بجای طرح مقولات سنت و مدرن، به جوامع «فئودالی» و «سرمایه‌داری» و یا «نیمه فئودالی» و «نیمه سرمایه‌داری» اشارت داشتند.

البته هنگامیکه در اواخر دهه ۱۹۷۰ در مفهوم توسعه سیاسی تغییراتی به وجود آمد و منتقدان لیبرال و رادیکال خواهان تجدید نظر در تعریف توسعه سیاسی شدند، آنان تقسیم جوامع را بر اساس سنت و مدرن که می‌توانست باعث نوعی دوآلیزم (دوگانگی) شود، رد کردند. در این راستا بود که دیدگاه‌های غیرتاریخی و تعصبات محافظه‌کارانه مورد نقد قرار گرفت. در این دوران عده‌ای بر این نظر بودند که باید ضمن حفظ سنت‌ها برای تطابق و سازگاری با چنین وضعیت دگرگون‌شونده‌ای، مبادرت به نوسازی سنت‌ها کرد تا بدین ترتیب ضمن حفظ مشروعیت نظام سیاسی میزان کارآئی آن را از لحاظ افزایش ظرفیت نظام در پاسخگویی به خواستای عامه بالا برد.

بهرحال علیرغم آنکه در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ به ابعاد اقتصادی توسعه سیاسی توجه می‌شد، ولی از اواخر دهه ۱۹۶۰ محققین علوم سیاسی به پارامترهای اجتماعی و سیاسی بیش از عوامل و شاخص‌های اقتصادی بها دادند. تا آنجا که حتی در برخی از موارد محققین توسعه سیاسی از این بیم داشتند که برای تشریح نظریات خویش وارد مرزهای اقتصادی شوند و نزدیکی آنها به مسائل اقتصادی تا آن حد صورت می‌گرفت که به نحوی از انحاء به موضوع دگرگونی ارتباط پیدا می‌کرد. بگونه‌ای که اگر از دانشمندی مانند «والس روستو» حمایت بعمل می‌آمد، بواسطه دیدگاه‌های اقتصادی وی نبود، بلکه علت این پشتیبانی بخاطر نگرش‌های سیاسی و اجتماعی او بود.<sup>(۱)</sup>

در مراحل بعد مفهوم توسعه سیاسی بنحوی از انحاء به مقوله فرهنگ سیاسی گره خورد. زیرا گروهی از دانشمندان بر این نظر بودند که چنانچه از طریق تجزیه و تحلیل فرهنگ سیاسی جوامع بتوان به متغیرهایی دست یافت که این عناصر را در جهت بهره‌گیری از تواناییهای نظام برای پاسخگویی بیشتر نسبت به نیازهای جامعه‌بکار انداخت، می‌توان به تحقیق توسعه سیاسی مطلوب امیدوار باشد.<sup>(۲)</sup>

از دهه ۱۹۷۰ برخی از محققین، توسعه را بیشتر از بعد بیرونی مورد توجه قرار دادند. از این دوران به بعد این مقوله عمدتاً در چارچوب نظریات «توسعه نیافتگی» و نیز «استقلال و وابستگی» عنوان شد.<sup>(۳)</sup>

زیرا گروهی از دانشمندان بر این نظر بودند که یک سلسله عوامل بیرونی یعنی استعمار و امپریالیسم باعث عدم توسعه کشورهای جهان سوم گردیده است. البته نباید فراموش کرد که در این دوران مجدداً بر ابعاد اقتصادی توسعه سیاسی تأکید شد. در مراحل بد نسبت به این نظریات انتقاداتی وارد شد. بدین معنا که عده‌ای بر این نظر بودند که مسائل مربوط به توسعه سیاسی را می‌بایستی بر اساس عوامل درونی و نیز بیرونی جستجو کرد لذا نمی‌توان صرفاً به بعد بیرونی آن تکیه کرد. در اینسجا لازم است به معیارها و متغیرهای گوناگونی که تاکنون در طی چهار دهه گذشته در مورد توسعه سیاسی تأکید شده و این مقوله بر اساس شاخص‌های مزبور مورد تعبیر و تفسیر قرار گرفته است، اشاره کنیم.

۱- ساموئل هانتینگتن: وی بر این نظر است که هر اندازه یک نظام سیاسی از سادگی به پیچیدگی، از وابستگی به استقلال، از انعطاف‌ناپذیری به انعطاف‌پذیری و از پراکندگی به یگانگی گرایش پیدا کند به همان نسبت به میزان توسعه سیاسی آن افزوده خواهد شد. بدین ترتیب از نظر این نویسنده معیارهای توسعه سیاسی عبارتند از پیچیدگی، استقلال، انعطاف‌پذیری، یگانگی و پراگماتیسم.<sup>(۴)</sup>

۲- ساموئل هانتینگتن و نلسون: این دو محقق یکی از پارامترهای اصلی توسعه سیاسی را

مشارکت سیاسی دانسته و مساعی لازم برای طبقه‌بندی نظامها بر اساس این معیار بعمل می‌آورند.

مدلهای آنها عبارتند از:

**الف- مدل بورژوازی توسعه:** در این مدل فقط به نیازهای سیاسی یک طبقه نوظهور متوسط در چارچوب توسعه نهادهای انتخاباتی و قانونگذاری توجه می‌شود.

**ب- مدل پوپولیستی:** در مدل مزبور تاکید عمده بر مشارکت و تجهیز گسترده سیاسی و مساوات اقتصادی علیرغم پایین بودن میزان رشد اقتصادی می‌باشد.

**ج- مدل لیبرال:** نوسازی و توسعه در این مدل باعث اعتلای شرائط مادی شده امکان دارد، این روند مسائلی را به دنبال داشته باشد. ولی نظام تلاش لازم در حل و فصل مشکلات ناشی از این فرایند بعمل می‌آورد.

**د- مدل خود گامه:** در این مدل از قدرت دولت برای برخورداری از پشتیبانی طبقات پائین جامعه در جهت سرکوب مشارکت طبقه متوسط استفاده می‌شود.

**ه- مدل تکنو گراتیک توسعه:** از ویژگیهای این مدل پائین بودن سطح مشارکت است و از مشارکت بیشتر

به نفع توسعه اقتصادی جلوگیری بعمل می‌آید. نویسنندگان مزبور سعی می‌کنند این مدل‌ها را در دو وضعیت توسعه بررسی کنند: یکی حالتی است که طبقات مختلف اجتماعی خواهان دسترسی به قدرت و مشارکت سیاسی هستند و دیگری وضعیتی است که به موجب آن توسعه اقتصادی نابرابریهای اقتصادی را در پی دارد. آنان در مجموع مساعی لازم در نشان دادن رابطه میان گسترش و تحدید مشارکت سیاسی و درجه مساوات اقتصادی و اجتماعی بعمل آورده‌اند.<sup>(۵)</sup>

بطور کلی «هانتینگتن» مفهوم توسعه سیاسی را براساس میزان صنعتی‌شدن، تحرک و تجهیز اجتماعی، رشد اقتصادی و مشارکت سیاسی مورد ارزیابی قرار داده و براین اعتقاد است که از آنجا که در فرآیند توسعه سیاسی تقاضاهای جدیدی به صورت مشارکت و ایفای نقش‌های جدیدتر ظهور می‌کنند، لذا نظام سیاسی باید از ظرفیت و تواناییهای لازم برای تغییر وضعیت برخوردار باشد، در غیر اینصورت سیستم با بی‌ثباتی، هرج و مرج و سرچ، اقتدارگرایی و زوال سیاسی مواجه خواهد شد و امکان دارد پاسخ جامعه به این نابسامانیها به شکل انقلاب تجلی کند.

**۳- لوسین پای:** «پای» بریک معیار و متغیر خاص در مورد توسعه سیاسی تاکید نکرده و مفاهیم گوناگونی را برای توسعه سیاسی در نظر می‌گیرد، که این مفاهیم را می‌توان به شرح زیر توضیح داد:

توسعه اقتصادی پیش نیاز توسعه سیاسی، توسعه سیاسی به صورت ثبات و دگرگونی‌های منظم، لازمه توسعه سیاسی، توسعه اداری و قانونی است، توسعه سیاسی براساس تقویت

ارزش‌ها و سنت‌های دموکراتیک، توسعه سیاسی مترادف نوسازی سیاسی، تجهیز توده مردم و مشارکت لازمه توسعه سیاسی است، توسعه سیاسی را باید بر مبنای سیاست جوامع صنعتی غرب مورد توجه قرار داد و بالاخره توسعه سیاسی تجهیز و قدرت است.<sup>(۶)</sup>

وی در مجموع افزایش ظرفیت نظام را در پاسخگویی به نیازها و خواسته‌های مردم، تنوع ساختاری، تخصصی شدن ساختارها و همچنین افزایش مشارکت سیاسی را لازمه توسعه سیاسی می‌پندارد. «پای» براین نظر است که برای تحقق توسعه مطلوب، یک نظام سیاسی می‌بایستی از یک سلسله بحرانهایی بصورت موفقیت‌آمیز عبور کند. وی تقدم و تاخیری را برای مقابله با بحرانهای مزبور در نظر نمی‌گیرد. زیرا شرائط اجتماعی و سیاسی جوامع گوناگون از لحاظ قرار گرفتن در مسیر هر یک از این بحرانها متفاوت است.

بر اساس تجزیه و تحلیل «پای» بحران هویت به فرهنگ نخبگان و توده مردم به صورت احساسات ملی در مورد سرزمین خویش ارتباط می‌یابد که رفته رفته تعارض میان وقاداریهای قومی و تعهدات ملی را تشدید کرده مشکلاتی را برای وحدت و یکپارچگی پدید می‌آورد. بحران مشروعیت بر اثر اختلاف موجود بر سر رهبری و منبع اقتدار بروز می‌کند، به گونه‌ای که برای مثال گروه حاکم مجبور به رقابت با گروه‌های دیگر می‌شود. در این روند اقتدار یک گروه رهبری از طرف توده مردم مردود شناخته می‌شود و یا غیر مشروع جلوه می‌کند. بحران مشارکت با یک سلسله تعارضات همراه است که در این روند گروه نخبگان حاکم، تقاضاها و رفتار افراد و گروههایی را که در صدد شرکت در نظام سیاسی هستند، غیر قانونی و غیر مشروع تصور می‌کند. بحران نفوذ به صورت فشارهای وارده بر گروه نخبگان حاکم برای

سازواری نهادی و ایجاد ابداعات و نوآوریها تجلی می‌یابد و بالاخره بحران توزیع در چارچوب مسائل ایدئولوژیک، منابع فیزیکی و انسانی بروز می‌کند.<sup>(۷)</sup>

**۴- گابریل آلموند:**

«آلموند» و «پاول» از لحاظ رفتاری مصلحت‌گرایی، ارجح بودن فعالیت‌های دستجمعی بر فردگرایی، میزان همبستگی و میثاق با نظام سیاسی، روابط سیاسی بر مبنای اعتماد متقابل را بعنوان معیارهایی برای توسعه سیاسی تلقی کرده و از نظر ساختاری بر تنوع ساختاری، فرهنگی دنیوی و سطح بالای استقلال نظامهای فرعی تاکید می‌ورزند.<sup>(۸)</sup>

از سوئی دیگر «گابریل آلموند» و «سیدنی وربا» در بررسی‌های خود در مورد پنج کشور انگلستان، آلمان، آمریکا، ایتالیا و مکزیک بدین نتیجه می‌رسند که علت عمده توسعه‌نیافتگی سیاسی در کشورهای جهان سوم مربوط به مسائل روانی، تاریخی و فرهنگی است. بدین معنی که در طول تاریخ در این نظامها نوعی فرهنگ پدید آمده که مانع از پیشرفت توسعه سیاسی می‌شود. آنان معتقدند که می‌توان با بهره‌گیری از مکانیسم‌هایی چون بالا بردن سطح سواد و توزیع مجدد ثروت به تدریج آثار سوء روانی و تاریخی را از میان برد تا افراد را برای پذیرش مسئولیت‌ها و ایفای نقش‌های سیاسی جدید و نیز وارد کردن در فرآیند تصمیم‌گیری آماده ساخت.

بدین ترتیب آلموند سعی دارد تا بنحوی از انحناء نظامهای ارتدکس و نظریات مربوط به فرهنگ را به توسعه سیاسی ارتباط دهد.<sup>(۹)</sup>

در این راستا فرهنگ سیاسی از یک سلسله ایستارها، اعتقادات و عناصری تشکیل شده است که به نظام سیاسی معنی بخشیده رفتارهای سیاسی خاصی را سبب می‌شود. البته در مطالعه ایستارهای گوناگون، نظامهای مختلف دارای وضعیتی متفاوت می‌باشند. به طوری که مثلا در مکزیک علیرغم آنکه مردم نسبت به سیاستهای حکومتی دچار از خود بیگانگی شده‌اند، ولی به خاطر نمادهای محرک انقلاب هنوز به نظام سیاسی وفادار باقی مانده‌اند.

«آلموند» و «وربا» بر طبق ضوابط مزبور به سه نوع فرهنگ سیاسی برخورد می‌کنند که عبارتند از: فرهنگهای محدود، تبعی و مشارکتی، در فرهنگ محدود فرد بندرت خود را به امور سیاسی مرتبط ساخته از وجود آن بی‌خبر است. در فرهنگ تبعی افراد دارای رابطهای انفعالی و مطیع‌گونه می‌باشند. درحالیکه در فرهنگ مشارکتی افراد به صورت مثبت نسبت به بیشتر جنبه‌های نظام سیاسی، احزاب سیاسی، شرکت در انتخابات و رای دادن جهت داده می‌شوند. «آلموند» و «وربا» نیز ترکیبی از انواع فرهنگهای سیاسی را به صورت محدود-تبعی، مشارکتی-محدود و مشارکتی-تبعی مورد بررسی قرار می‌دهند.<sup>(۱۰)</sup>

آنچه مسلم است، در تعیین فرهنگ سیاسی و



فرهنگی که به نحوی از انحاء بتواند به توسعه سیاسی کمک نماید عوامل بسیار زیادی چون شرایط تاریخی، جغرافیایی، ساختار اقتصادی، اجتماعی، سنت‌های سیاسی، آداب و رسوم و جامعه‌پذیری سیاسی دخالت دارند که تاثیر گذاری هر یک از عوامل مزبور در جوامع گوناگون به یک نسبت و صورت نیست.

«آلموند» و «جمز کلنن» توسعه سیاسی را فرایندی می‌دانند که بموجب آن نظام‌های سنتی غیر غربی ویژگی‌های جوامع توسعه‌یافته‌تر را پیدا می‌کنند. این ویژگی‌ها از نظر آنها عبارتند از: درجه بالای شهرگرایی، بسط سواد، درآمد سرانه بالا، تحرک مسبوط جغرافیایی و اجتماعی، میزان نسبتا بالای صنعتی شدن اقتصاد، شبکه وسیع رسانه‌های ارتباط جمعی و به طور کلی مشارکت گسترده اعضای جامعه در فعالیت‌های سیاسی و غیرسیاسی.<sup>(۱۱)</sup>

۵- کارل دووچ: معیار عمده‌ای را که وی برای توسعه سیاسی در نظر می‌گیرد میزان تحرک اجتماعی است. از نظر «دووچ» تحرک اجتماعی فرایندی است که به موجب آن اعتقادات و وابستگی‌های سنتی در زمینه‌های سیاسی، روانی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی دچار دگرگونی شدت‌یافته مردم را برای قبول الگوهای رفتاری جدید آماده می‌کند.<sup>(۱۲)</sup>

بدین ترتیب مقوله توسعه سیاسی جدا از مسائل اجتماعی نیست.

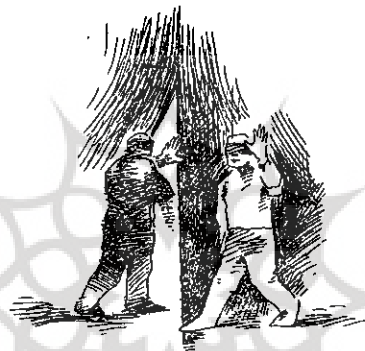
لازم به توضیح است که هر نظامی تجارب خاصی در فرایند توسعه سیاسی دارد. زیرا این فرایند با نظام اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و عوامل طبیعی هر جامعه‌ای ارتباط دارد و تحت تاثیر این متغیرها شکل می‌گیرد.

بدیهی است مجموعه این دگرگونی‌ها و تغییرات، نابسامانی‌هایی را به همراه دارد و تنها یک نظام کارآمد قادر خواهد بود تا مشکلات ناشی از این تحولات را به نحو صحیحی ارزیابی کرده ارتباط میان این متغیرها را در فرایند توسعه سیاسی مشخص کند. ضمناً کلیه بخش‌های جامعه نمی‌بایستی به یک نسبت دستخوش تغییر شوند، بدین معنی که ضمن توازن و هماهنگی میان متغیرهای گوناگون باید ظرفیت و توانایی در هر بخش را به طور دقیق سنجید به گونه‌ای که برای مثال در روند توزیع مجدد اقتدار امکان دارد بر اثر اقتدار بخشیدن به یک بخش باعث تحلیل و ناتوانی سایر قسمت‌ها شده در نتیجه نظام سیاسی با بحران‌های عدیده‌ای مواجه شود، یعنی بجای آنکه اقدامات مزبور در فرایند توسعه سیاسی و نوسازی سیاسی به مشارکت بیشتر منجر شود، خود موانعی را برای تجهیز اجتماعی فراهم کرده این فراگرد ممکن است به صورت ضد توسعه و مشارکت و بحران مشروعیت تجلی نماید.

۶- گاونوف: وی شیوه تدوین قانون اساسی و ضوابطی را که بر اساس آن قوانین وضع شده تشکیلات سیاسی به وجود می‌آیند و تاثیر بسزایی

بر رفتار سیاسی چه در سطح فرد، گروه و یا سازمان می‌گذارد، عامل اصلی توسعه سیاسی می‌پندارد. وی چندان توجهی به عوامل اجتماعی و اقتصادی نمی‌کند.

۷- ایزن استارت: «ایزن استارت» توسعه سیاسی را به ساختار سیاسی تنوع یافته و تخصصی شده و توزیع اقتدار سیاسی در کلیه بخش‌ها و حوزه‌های جامعه مرتبط می‌سازد. در حالیکه «مکس وبر» سه نوع نظام سیاسی سنتی را از یکدیگر متمایز می‌سازد و در طی آن به نظام‌های پدانه، پدسالاری و فئودال اشارت دارد، «ایزن استارت» به نظام دیگری تحت عنوان «امپراطوری دیوانسالاری تاریخی» عنایت دارد. وی سعی می‌کند نشان دهد که چگونه اینگونه نظام‌ها قادر به برقراری توازن میان عناصر سنتی و غیرسنتی شده و تحت چه شرایطی



با تحولاتی که در نظام بین‌المللی صورت گرفته، انتظار می‌رود پژوهشگران بدون ملاحظات ایدئولوژیک و بلوک‌بندی‌ها مقوله توسعه سیاسی را بر اساس نیازهای واقعی جوامع، مورد تجزیه و تحلیل قرار دهند.

پاره‌ای از این اجتماعات دیوانسالاری تاریخی به صورت نظام‌های سیاسی مدرن تغییر شکل می‌دهند.<sup>(۱۳)</sup>

از نظر وی باید در فرایند مدرنیز شدن جوامع سنتی به چند نکته توجه داشت که عبارتند از: (۱) شناخت ماهیت و ترکیب نخبگان نوگرا. (۲) تجزیه و تحلیل سطح نوگرایی در میان طبقات و گروه‌های وسیعتر. (۳) تعیین رابطه میان نخبگان نوگرا با جامعه و نظام طبقاتی. (۴) تجزیه و تحلیل کارکردهای نخبگان در تعاملات با دولت و اجتماع.<sup>(۱۴)</sup>

در مجموع افرادی چون «ایزن استارت» بر تنوع ساختاری، تخصصی شدن و بسورکراتیز شدن نظام سیاسی تاکید زیادی می‌کنند. بموازات

تنوع ساختاری می‌بایستی میزان استقلال و وابستگی ساختارها و کارکردها را نیز در نظر داشت. بدین معنا که هر اندازه جامعه از ساختارهایی برخوردار شود که هر کدام دارای هویت مستقل برای خود باشند، بهمان نسبت بر درجه توسعه سیاسی آن اضافه خواهد شد. برای مثال در یک نظام سنتی پدسالاری رهبران قادر به بهره‌گیری مناسب از منابع و امکانات جامعه نبوده و از ظرفیت محدودی برای پاسخگویی به خواسته‌های عامه برخوردارند.

در این زمینه می‌بایستی برای توسعه سیاسی به انواع توانایی‌های نظام سیاسی عنایت داشت. اهم این توانایی‌ها عبارتند از: توزیعی، نصابی، استخراجی، تلفیقی و تنظیمی. در فرایند بررسی تغییر مفهوم توسعه سیاسی ملاحظه می‌کنیم که هر یک از محققین بر پارامترهای خاصی در چهارده گذشته تاکید ورزیده‌اند. بطوریکه دانشمندانی چون «روستو» و «بسلاک»، «لیپست»، «مور» و «پای» با الهام از مطالعات تطبیقی تاریخی ضمن مقایسه جوامع گوناگون با یکدیگر پارامترهایی چون فرهنگ، نهاد، رهبری، ساختار اقتصادی و امثالهم توجه کرده و الگوهای مختلف را با یکدیگر مقایسه کرده‌اند. برای نمونه «برینگتن مور» سه الگوی نوسازی: دموکراسی غربی، سیستم فاشیستی و نظام‌های کمونیستی را از لحاظ روند نوسازی بایسکدیگر مقایسه کرده و براساس تجزیه و تحلیل تاریخی و تجارب کشورهای مختلف شیوه‌های گوناگون نوسازی و توسعه سیاسی را مورد بررسی قرار داده است. «مور» مبانی انقلابی دموکراسی سرمایه‌داری را در انگلستان، فرانسه و ایالات متحده آمریکا بررسی کرده و تجارب آسیا را در مورد کشورهای چین، ژاپن و هند مورد ارزیابی قرار می‌دهد. انتقادات زیادی به نظریات «مور» وارد است. از آن جمله آنکه میانی اجتماعی را نمی‌توان به صورت یک اصل مسلم و یک راه به سوی جهان مدرن تلقی کرد که در طی آن کلیه کشورها باید از آن تبعیت کنند. همچنین لزوماً نباید انتظار داشت که مسبانی اجتماعی نقش‌های سیاسی-استراتژیک در انقلاب‌های نوگرا در اختیار بورژوازی و یا پرولتاریا قرار گیرد.<sup>(۱۵)</sup>

## مطالعه فرآیندهای اجتماعی

گروه دیگری از محققین علوم سیاسی چون «تانترو» و «دویچ» و «لرنر» بر مطالعه فرآیندهای اجتماعی تاکید می‌کنند. در این گونه مطالعات محققان سعی در پیدا کردن عللها و معلولها دارند و با بررسی‌های رفتارگرایانه تغییر و تحول، توسعه سیاسی را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهند. در اینجا مسله وابستگی سیاست نسبت به مسائل اجتماعی مطرح است و رابطه میان متغیرهای گوناگون مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. این عده از دانشمندان بر این اعتقادند که هرگونه تغییر و دگرگونی در یک بخش جامعه

مانند موجی به سایر قسمت‌ها منتشر شده، باید حدود این تغییرات و تاثیر گذارها مورد بررسی قرار گیرد.

بالاخره افرادی مانند «آلموند»، «لوی»، «اپتر» و «بایندر» دارای برداشتی سیستم- عملکردی از توسعه سیاسی می‌باشند. این گروه از محققان کوشش می‌کنند تا سیاستهای مقایسه‌ای را از بعد نوسازی و دگرگونی سیاسی در چارچوب سیستمی و عملکردی بررسی نمایند. برای مثال «آلموند» عملکردهای نظام سیاسی را به صورت ارتباطات سیاسی، جامعه‌پذیری سیاسی، گزینش سیاسی و تجمع و بیان خواسته‌ها و منافع جزء نهادها سیستم تحت مطالعه قرار داده، قانونگذاری، اجرای قوانین و قضاوت سیاسی را در شمار داده‌های سیستم مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد. در این روند این مطالعه بر تعادل سیستم تاکید کرده و همین امر به هنگام تغییر و دگرگونی در فرآیند توسعه و نوسازی سیاسی، تعارضات و تناقضاتی را پدید می‌آورد. به عبارت دیگر، کسانی که از تجزیه و تحلیل سیستمی و عملکردی به عنوان ابزار کار برای توسعه و نوسازی سیاسی استفاده می‌کنند از یک سو با دیدی محافظه‌کارانه به حفظ تعادل سیستم می‌نگرند و از طرف دیگر خواهان تغییرات عمیق دگرگونی تا سرحد یک سری تحولات عمیق و ژرف می‌باشند. ضمناً در بسیاری از موارد این نوع برداشت مختص سیستم‌های کثرت‌گرا می‌باشد و قابل اطلاق در سایر جوامع نیست.

در روند تغییراتی که در مفهوم توسعه سیاسی در طی چهار دهه گذشته پدید آمده ابتدا بویژه در سالهای نخستین پس از جنگ دوم جهانی و در دهه ۱۹۵۰ عمده‌تاکید بر معیارهای کمی اقتصادی بود. در واقع توسعه مترادف با توسعه اقتصادی شناخته می‌شد. رفته رفته پارامترهای اجتماعی و سیاسی جایگزین معیارهای پیشین شدند. همچنین فضای جنگ سرد که حاکم بر مطالعات مربوط به توسعه بود سبب شد تا با مقوله توسعه برخوردی ایدئولوژیک شود که مرور جنبه‌های پراگماتیسم و غیرارزشی‌جانشین آن شد.

تحول دیگر در مفهوم توسعه سیاسی جانشین شدن رهیافتهای لیبرالیستی بجای برخوردهای محافظه‌کارانه نسبت به این مقوله بود بگونه‌ای که محققین بر این امر واقف شدند که در فرآیند توسعه سیاسی باید به تحول و تغییر عنایت داشت زیرا در غیر اینصورت توسعه سیاسی معنا و مفهوم خود را از دست خواهد داد.

در حالیکه در ابتدا محققین سعی داشتند تا سیاست را وابسته به اقتصاد کنند ولی در مراحل بعد تعامل میان پارامترهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مورد توجه قرار گرفت، بدون آنکه این پارامترها را در طبقه‌بندی متغیرهای مستقل و تابع قرار داد.

تحول دیگر در شیوه برخورد به مقوله توسعه

سیاسی، جایگزین ساختن رهیافتهای تاریخی و تکاملی بجای مطالعات غیرتاریخی بود. زیرا ابتدا محققین از یکسو الگوهای غربی را برای توسعه سیاسی به جهان سوم تجویز می‌کردند از طرفی تحولات تاریخی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی غرب را که کشورهای جهان سوم از آن عبور نکرده‌اند، نادیده می‌انگاشتند. شاید تحولات انقلابی جوامع جهان سوم می‌توانست به نحوی از انحاء این تناقض را حل کند.

در حالیکه زمانی بر شهرنشینی، توسعه وسائل ارتباط جمعی و امثالهم تاکید می‌شد، ولی رفته رفته مسائلی از قبیل رهبری، نهادسازی و ساختار سیاسی از اولویت خاص برخوردار شد. با وجود آنکه برخوردهای اولیه به توسعه سیاسی از دیدی ایستا برخوردار بود، ولی در دهه‌های بعد تحول و دگرگونی محور اصلی مطالعه توسعه سیاسی قرار گرفت.

تئوریهای ارتدکس توسعه سیاسی که در حول و حوش تئوریهای تکاملی توسعه، جامعه‌شناسی کلان، مدرنیسم و توضیحات روانشناسانه بود، در دهه ۱۹۷۰ این تئوریهای مورد انتقاد قرار گرفته و محققین سعی کردند این مقوله را از ابعاد وابستگی و استقلال مورد تجزیه و تحلیل قرار دهند. در این روند عمدتاً بر بُعد بیرونی توسعه توجه می‌شد. زیرا عدمای از دانشمندان بر این نظر بودند که در مراحل نخست روند توسعه در جوامع غربی و مشرق‌زمین یکسان بود ولی ناگهان با ورود استعمار به جهان سوم این روند قطع شد و اینگونه جوامع قادر به ورود به دوران مابعد فئودالیزم نشدند (۱۶)

در مراحل بعد این شیوه برخورد نسبت به مقوله توسعه سیاسی و اقتصادی مورد نقد قرار گرفته و به هر دو بعد بیرونی و درونی توسعه عنایت شد.

## علت عدم تعمیم تئوریهای توسعه

### سیاسی

با وجود آنکه طی چهار دهه گذشته هریک از محققین علوم سیاسی توسعه سیاسی را از ابعاد گوناگون تحت بررسی قرار داده و بر متغیرهای گوناگون تاکید ورزیده‌اند، ولی در مورد بسیاری از این پارامترها اتفاق نظر دارند. علت اصلی عدم تعمیم تئوریهای توسعه سیاسی را در کلیه جوامع می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

اولاً: برخلاف معیارهای توسعه و عقبماندگی اقتصادی که کمیته‌پذیرند و از طریق شاخص‌هایی چون تولید ناخالص ملی، درآمد سرانه، افزایش یا کاهش قدرت خرید می‌توان میزان توسعه و عقبماندگی اقتصادی را در چارچوبهای آماری و از طریق محاسبات دقیق مورد ارزیابی و سنجش قرار داد، در باره توسعه و عقبماندگی سیاسی محقق قادر به انجام چنین کاری نیست، زیرا به علت کمیته‌پذیری عناصر کیفی توسعه سیاسی، نمی‌توان پارامترهای توسعه

و عقبماندگی سیاسی را به طور دقیق محاسبه کرده و اندازه‌گیری کرد. برای مثال چگونگی می‌توان سطح جامعه‌پذیری یا مشروعیت سیاسی و نهادی شدن را در یک جامعه محاسبه کرد و از این راه میزان عقبماندگی یا توسعه سیاسی را سنجید؟ در اینجا مسئله مهم وجود متغیرهای بسیار زیاد و ارتباط پیچیده‌ای است که میان این متغیرها وجود دارد به طوری که از تعامل این متغیرها نمی‌توان به سادگی رابطه علت و معلول را تشخیص داد. برای نمونه امکان دارد اینگونه استدلال کنیم که مشروعیت سیاسی خود می‌تواند باعث افزایش سطح مشارکت در جامعه شود، در حالیکه مشارکت سیاسی و اجتماعی به نوبه خود به توسعه سیاسی و مشروعیت سیاسی کمک می‌کند. در عین حال آن نیز دارای دو محور اقتدار و ارزش است که از طریق این دو محور مشروعیت عینیت می‌یابد. زیرا هر سیستم سیاسی به صورت یک شبکه ارزشی عمل می‌کند و در طی آن قدرت را با ارزش مربوط می‌سازد و در شرایطی که چنین رابطهای میان قدرت و سیستم ارزشی پدید می‌آید می‌گویند اقتدار حاصل شده است. عاملی که این تعلق را بین ارزش و قدرت به وجود می‌آورد، مشروعیت نام دارد. بدین طریق اقتدار مربوط است به مشروعیت و مشروعیت نیز در ارتباط با سهم بودن در ارزشها مطرح می‌شود. در واقع این مطلب به تعریف از سیاست مربوط می‌شود که به موجب آن سیاست عبارت از: توزیع اقتدار است (۱۷)

با طرح مشکل نخست به مسئله بعدی می‌رسیم، به این معنا که با برخورد ارزشی با عناصر تشکیل دهنده توسعه سیاسی این ارزیابی و قضاوت با دشواری صورت می‌پذیرد. گو اینکه امروزه در مورد بسیاری از پارامترهای اصلی توسعه سیاسی چون مشروعیت و مشارکت سیاسی در میان محققان علوم سیاسی اتفاق نظر وجود دارد ولی به محض آنکه این عناصر در ارتباط با جوامع، فرهنگها و ساختارهای متفاوت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مورد بررسی قرار می‌گیرند، به سادگی نمی‌توان باتوجه به پارامترهای هم‌بهره جامعه‌ای را از نظر سیاسی توسعه یافته و یا نظام دیگر را عقبمانده تلقی کرد.

در پایان ذکر این نکته ضروری است که علیرغم آنکه تئوریسین‌های اولیه توسعه سیاسی تحت تاثیر شرایط جنگ سرد نظریاتی را ارائه کردند لکن بمرور مسئله توسعه سیاسی به صورت یک اصل و واقعیت محور مطالعه محققان و دانشمندان علوم سیاسی اعم از غربی و نیز جهان سوم قرار گرفته است.

با تحولاتی که در نظام بین‌المللی صورت پذیرفته انتظار می‌رود پژوهشگران بدون ملاحظاتی ایدئولوژیک و بلوک‌بندیها مقوله توسعه سیاسی را براساس نیازهای واقعی جوامع مورد تجزیه و تحلیل قرار دهند.

بقیه در صفحه ۴۹

# تحول مفهوم

بقیه از صفحه ۶۴

- 1- Walt W. Rostow, *The stages of Economic Growth: A Non-Communist Manifesto* (Cambridge: Cambridge university Press), 1960
- 2- G. Almond and S. Verba, *The civic culture* (Boston: Little Brown), 1963. pp. 11, 19.
- 3- A. Gunder Frank, and... *Dependence and underdevelopment* (Doubleday, 1972), Ch. 12.
- 4- Samuel Huntington, *Political Development and political Decay*, *World Politics XVII*, PP. 389-430, 1965. and also, *political order in changing societies*, (New Haven and London), 1968.
- 5- S. Huntington and Joan Nelson, *No Easy Choice: political participation in Developing Countries* (Harvard University), 1976.
- 6- L. Pye, (*The concept of political Development*). *Annals of American Academy of political and social science CCCLV III* (March 1965), PP. 3-13.
- 7- L. Pye, *Aspects of political Development* (Little Brown & Co., 1966).
- 8- G. Almond and G. Powell, *Comparative politics: A Developmental Approach* (Boston: Little Brown and Co. 2d ed., 1978).
- 9- G. Almond and S. Verba (principal investigators), *The Five Nation Study* (Ann Arbor, Michigan), 1968, PP. 35-36.
- 10- G- Almond and S. Verba, *opcit*, PP. 16-17.
- 11- G. Almond and J. Coleman, *The politics of The Developing Areas* (Princeton: Princeton university press), 1960.
- 12- Karl Deutsch, *Nationalism and social Communication*, Cambridge, The M.I.T. press, and Also, *Nationalism and its Alternatives*, (N.Y.: Alfred), 1969.
- 13- S.N. Eisenstadt, *The political system of Empires* (The Press of Glencoe, New York, 1963).
- 14- S.N. Eisenstadt, "Modernization and Conditions of sustained Growth." *World politics XVI* (July), 1964, 516-594. and Also, *Essays on Comparative Institutions* (N.Y.: John Wiley and sons), 1965.
- 15- Barrington Moore, *Social Origins of Dictatorship and Democracy: Lord and Peasant In The Making of The Modern World* (Boston, 1966).
- 16- Andre Gunder Frank, *The Development and under Development*, *Monthly Review XVIII* 1966. (Sept.) 17-31
- 17- David Easton, *A systems Analysis of political Life* (N.Y.: John Wiley & sons, 1965), PP. 57-69 □

## کتابهای تازه در مدیریت



انسانی در سازمان بهروری آسیا، به ترجمه آقای دکتر محمدعلی طوسی از سوی مرکز آموزش مدیریت دولتی به زودی انتشار می‌یابد. این کتاب که در سال ۱۹۹۰ نوشته شده است تازه‌ترین اطلاعات درباره پرورش نیروی انسانی در شرکت‌های ژاپنی را در بردارد و برای نخستین بار بسیاری از شیوه‌های کارساز مدیریت نیروی انسانی ژاپن را که به راستی کلید کامیابی آنان است برای دیگران آشکار می‌سازد. ترجمه این کتاب بسیار روان است و موضوع‌های کتاب می‌تواند برای بسیاری از مدیران دولتی و غیردولتی، دانشجویان، کارمندان، و حتی بازرگانان و صنعت کاران کشورهای سودمند باشد.



۳- کتاب «مشارکت» به گرد آوری آقای دکتر محمدعلی طوسی به زودی از سوی مرکز آموزش مدیریت دولتی انتشار می‌یابد. این کتاب در حقیقت پاسخی است به نیاز کنونی مدیران کشور در همه رده‌های سازمانی، در این کتاب مبانی فلسفی مشارکت باز کای شده و نظریه‌های موافق و مخالف با مشارکت از سوی شماری نویسندگان سرشناس طرح شده‌اند. این کتاب که در پنج بخش تنظیم شده است موضوع مشارکت را در مدیریت و در مالکیت نهادهای گوناگون به بررسی می‌گذارد. اکنون که کشور ما نیز مانند بسیاری از کشورهای جهان در راه بازگشودن راه برای مشارکت مردم در کارگردانی کارهای گوناگون کشور گام برمی‌دارد این کتاب می‌تواند منبعی سودمند برای روشن کردن گوشه‌های مختلف پدیده مشارکت باشد.

خواندن این کتاب نه تنها برای دانشجویان، استادان، مدیران، و صاحبان صنعت سودمند است که همه دست اندرکاران امور اجتماعی، فرهنگی، سیاسی کشور می‌توانند از آن بهره‌مند شوند. □

۱- کتاب «رفتار انسان در کنار: رفتار سازمانی» نوشته دو تن از استادان سرشناس مدیریت به نام «کیت دیویس» (KEITH DAVIS) و «جان نیواستورم» (JOHN NEWSTORM) که از سوی آقای دکتر محمدعلی طوسی به فارسی برگردان شده و به وسیله مرکز آموزش مدیریت دولتی انتشار می‌یابد به زودی در دسترس علاقمندان دانش مدیریت قرار می‌گیرد. این کتاب که نتیجه بیش از سی سال کوشش علمی و آموزشی و رایزنی این دو استاد نامدار مدیریت است سال‌هاست که در دانشگاه‌ها و مراکز علمی جهان به عنوان کتاب درسی معتبر شناخته شده و به زبان‌های مختلف نیز ترجمه گردیده است. در بسیاری از مراکز علمی کشور ما نیز این کتاب به نام کتاب معتبر و مستند درسی شناخته شده و دانشجویان از متن انگلیسی از آن بهره می‌گرفتند. اکنون جای خوشوقتی است که دانشجویان، استادان، مدیران و دانش پژوهان ایرانی می‌توانند به آسانی از این کتاب سودمند بهره گیرند و راه فراگیری را آسان ببینند.

کتاب «رفتار انسان در کار: رفتار سازمانی» در بیست بخش به موضوع‌های گوناگون رفتار انسان در سازمان می‌پردازد. در هر بخش شمار فراوانی نمونه‌ها و رویدادها عنوان شده تا از آن راه گواهای درستی برای گفته‌های علمی فراهم آید. در پایان هر بخش شماری پرسش‌های بنیادی نوشته شده که هر یک به موضوعی عمده در آن قلمرو اشاره دارد و خواننده را بی‌درنگ به اهمیت موضوع فرا می‌خواند. برخی از بخش‌های کتاب بدین شرح است: کار کردن با مردم، فضا والگوی رفتار سازمانی، نظام‌های اجتماعی، خاستگاه‌های عمده انگیزش، خشنودی شفلی، ارزیابی و پاداش کارکرد، مشارکت کارکنان، کارگردانی دگرگونی، سازمان‌های غیر رسمی، ارتباط گفت و شنودی با کارکنان، فشار عصبی و مشاوره کارکنان، و رفتار سازمانی در چشم انداز آینده.

یکی از مزیت‌های این کتاب آن است که ترجمه آن به زبان روان فارسی است و مترجم در پایان کتاب واژه نامی را افزوده است که در فهم پارای از مفاهیم کلیدی سودمندند. خواندن این کتاب پرمایه را به علاقمندان و هواداران دانش مدیریت سفارش می‌کنیم.

۲- کتاب «پرورش منابع انسانی در شرکت‌های ژاپنی» نوشته «هیدئی او اینوهارا» (HIDEO INOHARA) استاد مدیریت منابع